|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 30  مدت زمان: 40.56 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 4.68 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 9.38 MB دانلود  اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم  مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين  اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت  عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين  مصحح اسناد صراط به سالكين  در مسئلهٴ صراط همان طوري كه عنايت فرموديد خداي سبحان صراط را به سالكينش نسبت مي‌دهد. يك عده را اصحاب الصراط مي‌داند و در اين آيات مباركهٴ سورهٴ فاتحه هم صراط را به سالكينش نسبت مي‌دهد. مي‌فرمايد \*«صراط الذين أنعمت عليهم»\*﴿1﴾ اگر صراط همان دين، يعني مجموعهٴ‌ قوانين است، اين مجموعهٴ قوانين را خداي سبحان بوسيلهٴ وحي بر انبياء نازل فرمود. و اگر مبدأ اين صراط است كه خداست و منتهاي اين صراط هم كه خداست. استناد اين صراط به افراد مؤمن به نام اصحاب الصراط براي آن است كه يك رابطه‌اي بين اين صراط و سالك هست. هر گونه ارتباطي كه بين صراط و سالك باشد،‌ آن ارتباط مصحح اين استناد است حالا چه ارتباطي بين دين و متدين است؟ دين چون يك سلسله عقايد و اخلاق و اعمال هست ارتباطي كه بين متدين و دين هست يك ارتباط مادي نخواهد بود. دين چون يك راه مادي نيست، پس ارتباطي كه بين متدين و دين برقرار است يك ارتباط معنوي است، يك تطرق معنوي است.  صراط همان اعتقاد، اخلاق و عمل است و اينها از انسان جدا نيست  دين اصولي دارد و فروعي، دين كه صراط مستقيم است اصولي دارد و فروعي. انسان اگر خواست در دين حركت كند،‌ يعني در اصول دين و در فروع دين حركت كند، اگر خواست در اصول دين حركت كند، بايد معرفت و اعتقاد پيدا كند. اگر خواست در اخلاق دين حركت كند بايد معرفت و تخلق پيدا كند. اگر خواست در اعمال دين حركت كند،‌ بايد معرفت و كردار خوب داشته باشد. دين يعني عقيدهٴ و خلق و عمل. انسان اگر بخواهد در صراط مستقيم حركت كند، جز آن است كه بايد معتقد و متخلق و عامل به عمل صالح باشد؟ و آيا عقيده و خلق و عمل بيرون از ذات انسان فرض دارد؟ نفس اگر بخواهد در اصول دين سير بكند، جز آنست كه بايد عقيده پيدا كند،‌ عقيده جز آنست كه يك سلسله معارف با جان گره بخورد جان با او عقد ببندد و بشود معتقد تا او بشود عقيدهٴ جان؟ پس سفر نفس در عقايد به اعتقاد است. سفر نفس در اوصاف به تخلق است. عقيده كه از جان جدا نيست، خلق هم كه از جان جدا نيست، پس سير در صراط عبارت از اعتقاد و تخلق است. و عمل صالح هم كه در كنار اوست.  قرآن و عترت، مصاديق صراط مستقيم  پس انسان در خود سفر مي‌كند. انسان در عقايد سفر مي‌كند و در اخلاق يعني معتقد مي‌شود و متخلق. بنابراين خود مي‌شود صراط. آنكه به همهٴ اصول عمل كرد و معتقد شد،‌ معارف الهيه را فهميد و معتقد شد، اوصاف الهيه را فهميد و متصف شد، اعمال الهيه را فهميد و عمل كرد مثل ائمه (عليهم السلام) مي‌شوند صراط مستقيم. به حق صراط مستقيمند. آنگاه دين دوتا مصداق دارد؛ اين لفظ "دين بما له من المعني" دو تا مصداق دارد؛ يك مصداقش آن مجموعهٴ قوانين است كه به صورت سوادٌ علي بياض در كتاب و سنت آمده است. يك مصداقش به عنوان وجود شخصي بعنوان انبياي عظام و ائمه (عليهم السلام)اند، كه اهل بيت صراط مستقيم‌اند. خود صراط مستقيم آنوقت دوتا مصداق خواهد داشت؛ اگر از انسان سؤال بكنند صراط مستقيم چيست، مي‌تواند بگويد قرآن است و سنت. سؤال بكنند صراط مستقيم چيست، يا كيست، مي‌تواند بگويد علي و اولاد علي (عليهم السلام).  سؤال...  جواب: نه، نعمتي به اينها داده شد كه اينها اصحاب صراط شدند. حالا به آن نعمت و غضب و رضا خواهيم رسيد.  سؤال...  جواب: خداي سبحان، به اينها نعمت داد كه اينها صراط مستقيم را طي كردند و شدند \*«اصحاب الصراط السوي»\*﴿2﴾.  سؤال...  جواب: بله در تحليل مفهومي غير از فردند اما مصداقاً عين همند.  سؤال...  جواب: يعني در اوصاف مفارغ اينچنينند، عرض مفارغ اينچنينند اما اگر عرض، عرض لازم شد و ملكه شد براي او اگر در اين امور جسماني از انسان سؤال بكنند سيب كدام است انسان همين جسم را نشان مي‌دهد. بعد سؤال بكنند قرمز رنگ احمر كجاست، انسان همين را نشان مي‌دهد. سؤال بكنند معطر كجاست همين را نشان مي‌دهد. سوال بكند شيرين كجاست انسان همين را نشان بدهد. اين شيرين است معطر است احمر است، سيب است با اينكه جسم است. با اينكه پيوند صفت و موصوف در اينها خيلي ضعيف است. در مسائل ديني اگر انسان در دين سير بكند،  سؤال...  جواب: بله فرق دارد منتها فرقش اينكه در انسان قويتر است. آن صفات در جان ارتباطش با موصوف قويتر از ارتباط صفت سيب به سيب است. انسان بخواهد در صراط مستقيم حركت بكند، صراط مستقيم طبق پايان سورهٴ انعام همان دين شد، \*«قل انني هداني ربي الي صراط مستقيم ديناً‌ قيما ملة ابراهيم حنيفاً و ما كان من المشركين»\*﴿3﴾ پس "الدين صراطٌ". انسان اگر خواست در اين دين سير كند چه كند؟ دين يك اصولي دارد يك متوسطاتي دارد و يك فروعي. اصول دين عقايد است متوسطاتش اخلاق است، فروعش اعمال. انسان بخواهد در عقيده و خلق و عمل سير كند جز آن است بايد معتقد بشود، متخلق بشود و عمل داشته باشد؟ و اين بيرون از حيطهٴ نفس انسان است. اصلاً فرض ندارد. آنها كه به همهٴ اين سه بخش عمل كردند با اين دين متحدند به حق صراط مستقيمند. اين رواياتي كه مرحوم مفسر در تفسير شريف نور الثقلين نقل كرده است در ذيل همين آيهٴ \*«اهدنا الصراط المستقيم»\*﴿4﴾ كه اهل بيت (عليهم السلام) مي‌فرمايند كه «نحن الصراط»﴿5﴾، يا «صراط المستقيم اميرالمؤمنين(عليه السلام)»﴿6﴾ اين مجاز نيست اين واقعيت است چون صراط مستقيم كه جادهٴ زميني و امثال زميني كه نيست. اگر انسان در دين سير مي‌كند يعني دين ملكه مي‌شود براي او. خود مي‌شود صراط.  سؤآل...  ايمان مستودع و ايمان مستقر  جواب: يعني اين دين \*«هذه سبيلي ادعوا الي الله علي بصيرة انا و من اتبعني»\*﴿7﴾. اين دين، پس دين صراط است. اگر كسي در اين دين خواست سفر كند جز آن است كه با اين بايد مرتبط بشود؟ و ارتباطش جز به اين است كه اتحاد پيدا كند؟ نه وحدت باشد، اتحاد است. صفت و موصوف با هم متحداند، واحد نيستند. هذا علي و هذا صراط، اما متحدان بوجود واحد، لذا عليٌّ صراطٌ. انسان اگر اين راه را بخواهد طي كند جز آنست كه با اين صراط متحد بشود اگر به عنوان وصف عارضي پذيرفت كه قابل زوال بود اين ايمانش ايمان مستودع است نه مستقر. اين با حوادث روزگار از بين مي‌رود و اما اگر به عنوان وصف لازم پذيرفت عقايد را با وصف لازم پذيرفت اخلاق را با وصف لازم پذيرفت، اين همان است كه ايمانش ايمان مستقر است. اين همان است كه دربارهٴ اوليا دارد كه «الايمان خالط دمه و قلبه و من قدمه الي قرنه». دربارهٴ اينها اينچنين است. اين تعبيرات كه مجاز نيست و ايمان كه يك وصف عرضي براي اولياء الهي نيست. اينكه گفتند: «الايمان خالطه من قرنه الي قدمه»؛ از سر تا پا اين ايمان است. يا اگر در جنگ احزاب دربارهٴ حضرت امير آمده است كه «برز الايمان كله الي الكفر كله»﴿8﴾، اين سر تا پا ايمان است، آن هم سر تا پا كفر است. كفر يك عقيده است و يك خلق است و يك عمل. عقيدهٴ بد، خلق بد، عمل بد، عين هستي آن عمرو ابن عبدود شده كفر. ايمان يك عقيده است و يك خلق است و يك عمل، عين وجود مبارك حضرت امير (سلام ا‌لله عليه) شده ايمان. مجاز نيست. صفت اگر عرضي باشد بيگانه باشد قابل زوال باشد، ايمان،‌ ايمان مستودع است انسان صراط مستقيم نخواهد شد. ولي اگر عقيده شد و ملكه شد، يعني با جان متحد شد جان با اين مطلب گره خورد مي‌شود صراط مستقيم هذا صراط مستقيم. آنگاه صراط به سالك استناد خواهد داشت. لذا يك عده در صراط مستقيم حركت مي‌كنند، راهشان روشن است به مقصد مي‌رسند. و يك عده بيراهه مي‌روند كسي كه بيراهه مي‌رود سقوط مي‌كند حالا مي‌فهمد يا نمي‌فهمد وقتي كه به هدف نزديك شدند روشن مي‌شود كه او به راه مي‌رفت يا بيراه مي‌رفت. دربارهٴ يك عده فرمود \*«أفمن يمشي مكبّاً علي وجهه اهدي أمَّن يمشي سويا»\*﴿9﴾ اينها را در كنار هم ذكر فرمود. فرمود يك عده به رو راه مي‌روند، افتان و خيزان حركت مي‌كنند، \*«أفمن يمشي مكبا علي وجهه اهدي أمَّن يمشي سوياً علي صراط مستقيم»\*﴿10﴾ اين مضمون است. سورهٴ ملك است. آيهٴ \*«تبارك الذي بيده الملك»\*﴿11﴾. آيهٴ 22 سورهٴ مباركهٴ \*«تبارك الذي بيده الملك»\*﴿12﴾ \*«يمشي مكبا علي وجهه اهدي أمَّن يمشي سويا علي صراط مستقيم»\*﴿13﴾ آنكه بيراهه مي‌رود، خود افتان و خيزان دارد حركت مي‌كند به رو دارد مي‌رود. خب اين كدام راه است كه انسان تبهكار و كافر به رو دارد مي‌رود؟ با حالت اكبابي و به رو افتادن و لغزيدن دارد حركت مي‌كند اين راه خارجي كه نيست، يك راه زميني كه نيست، يك راه آسماني كه نيست.  صراط راهي در درون انسانها  اگر اصل ايمان، اعتقاد است و اعتقاد با جان آدم كار دارد،‌ و بعد هم اخلاق است اخلاق با جان آدم كار دارد بعد هم اعمال است‌ كه زمام عمل اراده و نيت است كه با جان انسان كار دارد پس انسان در جان خود سفر مي‌كند. لذا در سورهٴ مباركهٴ مائده فرمود: \*«يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم»\*﴿14﴾؛ اين عليكم اسم فعل است. عليكم يعني الزموا فرمود مؤمنين شما جانتان را رها نكنيد. همين جا جايتان است همينجا سفر كنيد راه همين است بيرون را تعمير نكنيد به فكر زرق و برق بيرون نباشيد. \*«يا أيها الذين آمنوا عليكم انفسكم»\*﴿15﴾.  سؤال...  جواب: عقيده است اخلاق است بعد اعمال. چون اگر عقيده نباشد، خلق پيدا نمي‌شود،‌ و اگر خلق نباشد عمل انسان را به مقصد نمي‌رساند چون اين عمل اگر از خلق و ملكه صادر نشود،‌ ايمان مي‌شود مستودع با يك فشار از بين مي‌رود.  ايمان مستودع و ايمان مستقر در مواجههٴ با فشار مرگ  اين كه در هنگام احتضار و فشارهاي ديگر ايمان يك عده گرفته مي‌شود، با يك مختصر فشار انسان آن خاطراتش را از دست مي‌دهد. انسان وقتي يك بيماري حصبه و مانند آن گرفت هر چه خواند از يادش مي‌رود. فشار بعضي از بيماريها آنقدر قويست كه خاطرات انسان و محفوظات انسان را از ياد انسان مي‌برد. مسألهٴ فشار مرگ اينچنين نيست كه يك امر عادي باشد و قابل تحمل كه، آن ايمان اگر مستقر نباشد، مستودع باشد، زباني باشد،‌ يك ايمان سنتي باشد، رو فشار موت از بين مي‌رود. لذا در قبر وقتي سؤال مي‌كنند «من ربّك»﴿16﴾ يادش نيست. چون از يك طامهٴ عظيمي گذشت. يادش نيست، سؤال مي‌كنند رسولت كيست يادش نيست. سوال مي‌كنند امامت كيست يادش نيست. در روايات معاد دارد به اينكه گروهي بعد از احقابي از عذاب يعني ساليان متمادي وقتي معذب شدند تازه اگر از آنها سؤال بكنيد پيامبرتان كيست؟ يادشان مي‌آيد، مي‌گويد پيغمبر ما كسي است كه قرآن بر او نازل شده.﴿17﴾ تازه وجود مبارك حضرت هم يادشان نمي‌آيد. اما آن كسي كه صبح و ظهر و غروب نسبت به حضرت عرض ادب كرد و نماز خواند و در نمازها به حضرت عرض ارادت كرد البته يادش مي‌آيد. اينچنين نيست كه فشار مرگ يك امر عادي و آسان باشد و اين شخص در قبر يادش باشد كه اين تلقين براي يادآوري است. او هم كاملاً مي‌فهمد مي‌بيند چه كساني آمدند كنار قبرش و چه مي‌گويند.  مسلمان به زبان عربي مي‌ميرد خلاصه به زبان عربي حرف مي‌زند به زبان عربي سخن مي‌شنود. اگر كسي به دين قرآن مرد، بعد از مرگ كاملاً‌ عربي مي‌فهمد و كاملاً عربي سخن مي‌گويد. زبان اهل جنت هم عربي است چون اين سيرت دين به همان صورت قرآني ظهور مي‌كند. اينچنين نيست كه يك كسي كه عرب زبان نباشد تلقين ميت به حال او سودمند نباشد او به خوبي مي‌فهمد. ممكن است آنها كه در كنار قبر حاضرند اين جملات را متوجه نشوند ولي او به خوبي مي‌فهمد. اما خيليها يادشان نيست كه اسامي مبارك اهل بيت (عليهم السلام) چيست؟ يادشان نيست. چون ايمان اگر مستقر نباشد با فشار مرگ از ياد انسان مي‌رود.  بيماري حصبه و امثال حصبه وقتي اين قدرتها از آدم مي‌گيرد، مگر فشار مرگ چيزي براي آدم مي‌گذارد؟ ولي اگر ملكه شد، ايمان مستقر شد،‌ يعني در جان جا كرد ديگر قابل زوال نيست، اين شخص مي‌شود متدين، اين شخص مي‌شود صراط. در سورهٴ مباركهٴ مائده فرمود \*«يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم»\*﴿18﴾ يعني الزموا انفسكم،‌ جانتان را از دست ندهيد. به فكر اين باشد به فكر اين باشيد كه ذخيره براي جانتان تهيه كنيد. و اگر وصف در جان جا نگرفت زوال پذير است و اگر وصف در جان جا گرفت به فشار مرگ و امثال مرگ از بين نمي‌رود. آنوقت خود انسان به مقداري كه اين راه را طي كرده است مي‌شود صراط. اگر صراط نشد مي‌شود سبيل الله. سبيل، آن راههاي فرعيست كه انسان را به بزرگراه مي‌رساند. مي‌شود سبيل.  حالا رابطهٴ سبل الهي كه فرمود \*«لنهدينهم سبلنا»\*﴿19﴾ با صراط مستقيم به يكي از دو وجهي است كه قبلاً گذشت بالاخره اين سبيل به آن صراط مي‌رسد. اگر انسان شد صراط مستقيم فنعم المطلوب نشد مي‌شود سبيل الله. اين يك همچنين ارتباط است.  سؤال...  جواب: مصداق كاملش آنها هستند ديگر. \*«اهدنا الصراط المستقيم»\*﴿20﴾ خودش معنا كرده: \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿21﴾ صراط اينها را. چه توفيقي به اينها دادي كه اينها راه را طي كردند همان توفيق را به ما بده. حالا بعد روشن خواهد شد كه \*«اهدنا»\*﴿22﴾ يعني انعمنا. براي اينكه \*«صراط الذين أنعمت عليهم»\*﴿23﴾ بر آنها نعمت دادي كه اين راه را طي كردند به ما هم آن نعمت را بده كه ما اين راه را طي كنيم.  سؤال...  جواب: آنها مراتب بالاتر را مي‌طلبند ديگر. يا تثبيت همان مقام را طلب مي‌كنند، يا مرتبهٴ بالاتر را طلب مي‌كنند. چون فاصله بين ممكن و واجب نامحدود است ديگر آنها مراتب بالاتر را طي مي‌كنند.  بنابراين در سورهٴ \*«تبارك الذي بيده الملك»\*﴿24﴾ آمده كه \*«أفمن يمشي مكبا علي وجهه اهدي امن يمشي سويا علي صراط مستقيم»\*﴿25﴾ معلوم مي‌شود بيگانه هم خط مشيي دارد، مؤمن هم خط مشي دارد. او افتان و خيزان مي‌رود، و مؤمن \*«سوياً علي صراط مستقيم»\*﴿26﴾ مي‌رود. رفتن يعني اعتقاد پيدا كردن، متخلق شدن و عمل كردن. و گر نه راهي بيرون از جان انسان كه نيست. اگر بيرون از جان انسان چيزي نيست، انسان مي‌شود صراط خدا يا مي‌شود سبيل خدا.  پلي بر فراز جهنم يا راهي در متن دوزخ  اگر راه را درست طي كرد، اين صراط مستقيم مي‌شود. وقتي صراط مستقيم شده است، همين صراط، همين صراط يوم القيامه، يعني همين دين كه امروز به صورت قوانين درآمده است، به صورت اصول و اخلاق و اعمال درآمده است، و به صورت انبيا و اوليا درآمده است، همين صراط يوم القيامه به صورت پل درمي‌آيد. انسان مي‌بيند يك جهنمي است، رويش هم پُل است، و از اين پُل بايد بگذرد. صراط امروز يوم القيامه به صورت جسر جهنم درمي‌آيد. اگر كسي در دنيا \*«سوياً علي صراط مستقيم»\*﴿27﴾ اين راه را به آساني طي كرد، خود شد \*«اصحاب الصراط السوي»\*﴿28﴾، آنجا هم «كالبرق الخاطف»﴿29﴾ مي‌گذرد. اگر نه گاهي ديانت بود و اگر فرصت بود گاهي هم انحراف بود، لذا در آن صراط گاهي مي‌افتد، گاهي پا مي‌شود، گاهي مي‌افتد، گاهي پا مي‌شود، تا رحمت الهي چه كند با او. صراط جهنم را كه روايات تنظيم مي‌كند و تبيين مي‌كند، مي‌فرمايد اين پل، اين صراط يك سرش موقف قيامت است، پايانش هم بهشت ولي سه قنطره دارد، سه گذرگاه دارد.  گذرگاههاي قيامت  سه بند دارد. بند اول نماز است. بند دوم رحامت است. بند سوم رب العالمين است. در گذرگاه اول، در بند اول نماز جلوي انسان را مي‌گيرد كه انسان حق نماز را ادا كرد يا نه. چون حق نماز را قرآن به طور گسترده بيان كرد.‌ مصلين كسي هستند كه مسائل مالي‌شان هم حساب شده است \*«و في اموالهم حق للسائل و المحروم»\*﴿30﴾ و مانند آن كه اگر در بحث نماز ملاحظه فرموديد همهٴ خصوصيات را دارد. چون قرآن براي نماز آثار فراواني را ذكر كرده است. اين گذرگاه نماز جلوي انسان را مي‌گيرد. گذرگاه دوم رحامت جلوي انسان را مي‌گيرد. گذرگاه سوم رب العالمين. خوب اگر يك پلي باشد از چدن و فلز و چوب و سنگ اينجا رب العالمين نشسته است؟!‌ آنجا صلاة نشسته است؟! نماز در گذرگاه اول اين صراط است. معلوم مي‌شود پل چوبي نيست، پل فلزي نيست. رحامت در گذرگاه دوم نشسته است. رب العالمين در گذرگاه سوم نشسته است. سه تا بند دارد. دين يعني مجموعهٴ اصول و اخلاق و فروع، در قيامت به صورت يك پل ظهور مي‌كند. نه اينكه پل صراط عبارت از پلي باشد از سنگ و گل. صراط هست، پل هست حقيقتاً اما اين پل را دين ساخت نه سنگ و گل. و چون پل را دين ساخت، همان دين است كه به صورت پل درآمده است، يك بندش را نماز، يك بندش را رحامت، يك بندش را رب العالمين اختصاص داده‌اند و سؤال مي‌كنند. آخر رب العالمين سؤال مي‌كند كه حقوق الهي را ادا كرده‌اي يا نه كه مهمترين حق، مسئلهٴ توحيد است. و اگر كسي اين راه را در دنيا به خوبي طي كرد،‌ مستقيم وارد بهشت مي‌شود، راحت است. و اگر اين راه را طي نكرد اين همان است كه مصير او جهنم است.  سؤال...  جواب: اما اگر چنانچه صلهٴ رحم است، اما وقتي كه حضرت فرمود: «المؤمن اخ المؤمن لأبيه وأمه أبوه النور و امه الرحمه»﴿31﴾ اين رحامت ديگر خيلي گسترده خواهد بود. هر مؤمني نسبت به مؤمن اين خصوصيت را خواهد داشت.  درون كافران، جهنّم و درون راهيان صِراط، بهشت  عمده تصوير اين مسئله است كه اگر كسي اهل صراط مستقيم نبود، مصيره جهنم. مصير يعني صيرورت، يعني شدن. شدن او جهنم است. شدن او جهنم است يعني او چه مي‌شود؟ او به طرف جهنم مي‌رود يعني انساني كه كافر و منافق است با انسان ديگر هيچ فرقي ندارد، مثل افرادي است كه در دنيا يكي را به زندان مي‌برند، يكي را به بوستان، اين چنين است؟ يا نه كسي كه در كفر و نفاق حركت كرد به كفر معتقد شد، به اخلاق بد متخلق شد، درونش شعله است و آن روز ظهور مي‌كند؟ مصيره جهنم يعني يصير جهنم. يصير النار. ينتقل ناراً نه ينتقل الي النار.  سؤال...  جواب: آن درست است. آنكه يك موجود خارجي است، جدا، آن درست است. مي‌خواهيم بگوييم اين، اين هم درست مي‌شود. يعني تنها مثل عذاب دنيا نيست. در عذاب دنيا انسان را اگر به آتش مي‌سوزانند اينچنين نيست كه در درون او يك شعله‌اي باشد، فقط بيرون است. آيا در قيامت فقط بيرون است يا درون هم مشتعل است؟ اينكه فرمود: \*«و اما القاسطون فكانوا لجهنم حطباً»\*﴿32﴾ اين هيزم نسوز فقط در بيرون هيزم است يا خود اين شخص هم به صورت هيزم نسوز درمي‌آيد كه دائماً شعله دارد و تمام نمي‌شود؟ مثل درخت نسوزي كه از خودش آتش سبز مي‌شود \*«انها شجرة تخرج في اصل الجحيم»\*﴿33﴾ از آن ريشهٴ جهنم اين درخت رشد كرده است.  سؤال...  جواب: آن هم ممكن است بعضي از عقايد، بعضي از اوصاف، بعضي از اعمال به آن صورت در بيايد. اين تثبيت بشود كه انسان به همراهش عذاب مي‌برد، به همراه خود آتش مي‌برد، تا آن. اگر اين معنا درست شد، انسان چاره‌اي ندارد جز تهذيب نفس. هيچ راهي ندارد جز تهذيب نفس.  سؤال...  جواب: نه ديگر چون «الي» دارد آنجا. در اينجا سخن از الي نيست. عمده اين است كه چون اينجا سخن از «الي» نيست، در آنجا مسئله حل است. تصيرُ الي الله، تنتقل، تتحوّل الي لقاء الله، آنها راه دارد اما به استثناي يكجا در قرآن﴿34﴾ بقيه مصيره جهنم است، بدون الي است. و اگر صيرورت به معناي شدن است و آيهٴ \*«وأمّا القاسطون فكانوا لجهنم حطباً»\*﴿35﴾ تأييد مي‌كند، پس خود انسان به صورت يك عذاب درمي‌آيد.  اگر اين صراط عمل نشد، بيراهه انسان مي‌رود. بيراهه رفتن يعني خود شعله شدن و نار شدن و يؤيده قوله تعالي: \*«نار الله الموقده»\*﴿36﴾ خب اين \*«نار الله الموقدة»\* از كجا شعله سر درمي‌آورد؟ \*«التي تطلع علي الافئده»\*﴿37﴾ اينها از فؤاد سر درمي‌آورد. مگر آتش بيرون فؤاد را هم مي‌سوزاند؟  عذاب جسم و روح  آتش بيرون فقط جسم را مي‌سوزاند كه بحثش جداست. اين را در سورهٴ نساء فرمود: \*«كلما نضجت جلودهم بدَّلناهم جلوداً غيَرها»\*﴿38﴾. آيات فراواني است يكي دو تا نيست. آن آتش بيروني كه جسم را مي‌سوزاند، يكي، دو تا نيست كه انسان استشهاد كند به آنها. آن اكثر آيات قرآن ناظر به اويند كه \*«كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها»\*﴿39﴾. اما اين \*«نار الله الموقده الّتي تطلع علي الافئده»\*﴿40﴾ اين كدام نار است؟ اين آتش بيرون كه فؤاد را نمي‌سوزاند. فؤاد يعني روح. روح كه با هيزم سوخته نمي‌شود كه. مگر انسان مي‌تواند با هيزم يا با مواد سوختني ديگر روح را بسوزاند؟ اين روحي كه معصيت كرده، قرآن كريم گناه را به روح نسبت مي‌دهد. مي‌فرمايد اگر كسي در محكمهٴ عدل شهادت حق را كتمان كرده است، \*«و من يكتمها فإنّه آثم قلبُه»\*﴿41﴾، قلب او گناه كرده. قلب نه يعني اين گوشتي كه هر حيواني دارد و هر انسان كافري و غير كافري دارد، اين كه معصيت نمي‌كند. اين كه مي‌فرمايد اگر كسي با شنيدن صداي نامحرم تحريك مي‌شود، قلبش مريض است. اين كدام قلب است؟ در سورهٴ احزاب دستور داد به همسران پيامبر كه فرمود: \*«فلا تخضعن بالقول»\*﴿42﴾ شما موقع حرف زدن صدا را نازك نكنيد. \*«فيطمع الذي في قلبه مرض و قلن قولاً معروفاً»\*﴿43﴾ معلوم مي‌شود اگر يك كسي با شنيدن صداي زن تحريك بشود قلبش مريض است.  سؤال...  جواب: بسيار خوب، جسم انسان ابزار است. قبول، آن وقت اگر تمام معاصي منشأش روح است و به لسان قرآن كريم اگر كسي شهادت را كتمان كرد، قلب معصيت مي‌كند، و اگر كسي به دنبال صداي زن نامحرم بود، قلبش مريض است، اين قلب بايد سوخته بشود. خب چه جوري مي‌سوزانند اين قلب را؟ با هيزم مي‌سوزانند؟!  سؤال...  جواب: نه قائم به نفس است. آن مال جنت ظاهري است و جهنم ظاهري. اما \*«الّتي تطلع علي الافئده»\*﴿44﴾ چي؟ اين آتش را ديده‌ايد كه زبانه مي‌كشد.  سؤال...  جواب: چرا ديگر، آنچه جداي از اوست كه مفروق عنه است. عمده اين است كه اين شخص در جوهرهٴ ذاتش هيچ تحولي پيدا نشد، بعد مي‌رود در آتش، مثل دنياست يا در جوهرهٴ ذاتش هم مشتعل است؟ يك وقت اگر كسي انسان را در دنيا خواستند بسوزانند، در دنيا در درون شخص شعله‌اي نيست. درون شخص با افراد ديگر فرق نمي‌كند. اين را با آتش مي‌سوزانند. اما اگر چنانچه بحث سر مسئلهٴ عذاب قيامت است يعني در جوهرهٴ نفس هيچ تحولي پيدا نشد، فقط عذاب بيرون است، يا گذشته از آن عذاب يك چيزي هم در درون اين است خود اين شخص مشتعل است \*«نار الله الموقده الّتي تطلع علي الافئده»\*﴿45﴾ آن آتشي كه شعله‌اش به فؤاد است، آن چه آتشي است؟ نه بيرون و درون هر دو برخاسته از درون است. انسان عمل مي‌‌كند براي او پاداش يا كيفر مي‌سازند ديگر. لذا فرمود: \*«لا تجزون»\*﴿46﴾ عبارت آن صحيفهٴ سجاديه اين است كه «و صارت الاعمال قلائد في اعناقكم»﴿47﴾ قلاد است، عمل قلاد است. حالا يا بيرون يا درون. خيلي خوب، پس اصل درون. آني هم كه بيرون، آن را هم درون ساخته. غرض اين كه انسان در بيرون خود كار نمي‌كند، منشأ كارها كه بيرون است، درون را هم متحول مي‌كند. درون هم يا روح و ريحان مي‌شود \*«فاما ان كان من المقربين فروح و ريحان و جنت نعيم»\*﴿48﴾ نه له روح و ريحان و جنت نعيم. آن له روح و ريحان و جنت نعيم جايش محفوظ، اين \*«فروح و ريحان و جنت نعيم»\*﴿49﴾ هم جايش محفوظ. يعني هر دو محصول عمل است. يكي ظاهري، يكي باطني. دو قسم بهشت داريم؛ هر دو محصول عمل و اعتقاد است. يكي ظاهري، يكي دروني. اگر چنانچه انسان با اعمال و با عقايد و با اخلاق هيچ تغيير جوهري پيدا نمي‌كرد، پس انسان را كه متنعم مي‌كردند اين تنعمش و آسايشش، اين يك وصف بيروني بود براي او. \*«فاما ان كان من المقربين»\*﴿50﴾ آن وقت مي‌شد \*«فروح و ريحان و جنت نعيم»\*﴿51﴾. و اما اگر نه اين با يك تحول دروني است، انسان در صراط حركت كرده. يعني در عقيده، در خلق، در عمل، عوض شده، جوهرش فرق كرده، اين هم بيرون جنت دارد، هم درون. و اگر در راه فاسد جوهرش عوض شده، هم بيرون جهنمي دارد كه \*«كلما نضجت جلودهم بدّلناهم جلوداً غيرها»\*﴿52﴾ هم درون جهنمي دارد كه \*«تطلع علي الافئده»\*﴿53﴾. مگر با عذاب بيرون مي‌شود فؤاد را سوزاند؟! فؤاد كه با آتش چوب و هيزم و مواد سوختي ديگر سوخته نمي‌شود كه. اگر فرمود: \*«فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض»\*﴿54﴾ يا در سورهٴ مائده به رسولش فرمود به اين كه: \*«فتري الذين في قلوبهم مرض يسارعون فيهم يقولون نخشي أن تصيبنا دآئرة»\*﴿55﴾ در همان بحبوحهٴ قيام رسول خدا، حضرت به او فرمود به اينكه يك عده در مدينه هستند كه قلبشان مريض است و گرايش سياسي به بيگانه‌ها دارند، مي‌گويند شايد اسلام و انقلاب اسلامي شكست خورده، ما چرا خودمان را بدنام كنيم. شايد مسلمين پيروز نشدند. مي‌فرمايد اينها قلبشان مريض است، اينها ظاهراً با شما هستند، باطناً با كفار مكه و غير مكه در ارتباطند. اينها حرفشان اين است كه شايد اسلام شكست خورده. خوب به اينها بگو اگر اسلام پيروز شد، شما جواب خدا را چي مي‌دهيد. اينها را قرآن مريض مي‌داند. خب اين مرض را با هيزم مي‌سوزانند؟ \*«فتري الذين في قلوبهم مرض يسارعون فيهم»\*﴿56﴾ و با يك سرعتي هم به سمت بيگانه‌ها گرايش دارند. حرفشان هم اين است كه: \*«يقولون نخشي أن تصيبنا دآئرة»\*﴿57﴾ مي‌گويند شايد رژيم برگشت. شايد مشركين دوباره آمدند. شايد اوضاع دوباره برگشت. ما چرا وسط از بين برويم. حرفشان اين است. آن وقت قل \*«فعسي الله أن يأتي بالفتح أو أمر من عندِه»\*﴿58﴾ اينها را قرآن مريض مي‌داند. خب اگر كسي كه اين مرض را دارد، \*«نار الله الموقده»\*﴿59﴾ بايد اين قلب را بسوزاند، او را با هيزم مي‌سوزانند؟! يا يك ناري است كه بالاخره از فؤاد سر درمي‌آورد؟ اگر از فؤاد سر درمي‌آورد، انسان هم مي‌تواند «مصيره الي النار» را توجيه كند، هم مي‌تواند «مصيره جهنم» را توجيه كند.  سؤال...  جواب: نه، جوارحهِ و قلبهِ، هر دو از قلب است. هر دو محصول عمل است. انسان اعتقاد دارد، اخلاق دارد، عمل. اين را بيرون و درون او سوخته مي‌شود. بيرون با اين عذاب بيروني، درون با آن عذاب دروني. هر دو از اعتقاد و عمل و خلق سرچشمه گرفته. نسبت به بيروني‌اش وقتي كه مي‌چشد، آن وقتي كه مي‌چشد مي‌شود متحد. علي اي حال اگر در بعضي از جاها دارد «مصيره الي النار» كه يك جاست و در اكثر جاها دارد «مصيره جهنم» يا \*«ساءت مصيراً»\*﴿60﴾، هر دو قابل پذيرش است. اين چنين نيست كه انسان درونش و جوهرهٴ ذاتش انسان كافر با انسان مؤمن درون و جوهر ذاتشان يكسان باشد، فقط بيرون فرق بكند.  در اين خطبه‌هاي نهج البلاغه حضرت امير مي‌فرمايد به اينكه افراد بد كساني‌اند كه اين أفاعي، اين مارها در دل آنها تخم گذاري كرده «فباض و فرّخ في صدورهم»﴿61﴾ اين حيّات، اين عقارب، در دل اينها بيضه گذاشته، تخم گذاشته. اين شده لانهٴ مار. اينكه تشبيه نيست. اين طور نيست كه قلب كافر با قلب مؤمن هر دو همان فطرت اولي باشد. هيچ فرق جوهري در قلب نباشد. آنگاه فقط در بيرون تفاوت داشته باشند. اين چنين نيست. پس انسان اگر در راه حركت مي‌كند و با راه متحد مي‌شود، خود مي‌شود \*«اصحاب الصراط السوي»\*﴿62﴾. يا اگر بيراهه رفته است، اين راه به آنها استناد دارد، مي‌شود سبيل غيّ، سبيل مجرمين، سبيل مفسدين. قرآن سبيل بد را به مفسدين نسبت مي‌دهد. مي‌فرمايد: \*«سبيل المجرمين»\*﴿63﴾ \*«سبيل المفسدين»\*﴿64﴾ \*«لا تتبع سبيل المفسدين»\*﴿65﴾ اسناد سبيل به سالك مثل اسناد صراط است به همان سالك. انسان در اين عقيده و خلق و عمل حركت مي‌كند و در درون تحول پيدا مي‌كند. چون عمل انجام مي‌دهد، بيرون را مي‌سوزانند به نام عذاب ظاهري. چون در درون متحول شده است \*«نار الله الموقده»\*﴿66﴾ درون را مي‌سوزاند به نام عذاب معنوي. اين طور نيست كه عذاب همه‌اش ظاهري باشد.  سؤال...  جواب: عذاب، فرمود: \*«فيومئذ لا يعذب عذابه احد»\*﴿67﴾ «ولا يوثق وثاقه احد»\*﴿68﴾. شايد عذابهاي متعددي باشد.  درجات و اقسام بهشت  چه اينكه دربارهٴ بهشتيان فرمود: \*«و لمن خاف مقام ربه جنتان»\*﴿69﴾ باز هم فرمود: \*«و من دونهما جنتان»\*﴿70﴾ بر حسب آن آيهٴ كريمه چهار بهشت است. درجاتي است، انحايي است، اقسامي است. اين چنين نيست كه فقط يك نحو بهشت باشد. كه فرمود: \*«و لمن خاف مقام ربه جنتان»\*﴿71﴾ باز فرمود: \*«و من دونهما جنتان»\*﴿72﴾ ظاهرش چهار بهشت است. حالا درجاتش گوناگون است، جنت ظاهري و باطني مراد است، مثالي و عقلي مراد است، صوري و معنوي مراد است، بالاخره بهشتهاي متعددي براي مؤمنين هست.  سؤال...  جواب: بله ديگر, اما آن باديه نشين از هر فيلسوفي ـ مثل اباذر ـ بالاتر است. فرمود اگر شما اين راه را نشان بدهيد، اين راه را طي كنيد، خيلي از اسرار براي شما حل مي‌شود. \*«لو تعلمون»\*﴿73﴾ نه \*«كلاّ لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»\*﴿74﴾. كدام جحيم؟ آن جحيمي كه \*«نار الله الموقده»\*﴿75﴾ \*«التی تطلع علي الافئده»\*﴿76﴾ آن را مي‌بينيد. الان هم همينطور است. همان اويس، هم براي اباذر و اويس قرن آمده است، هم براي افراد ديگر. لذا گفته‌اند به اينكه اين قرآن حبل الله است. يعني از اينجا تا عمق قرآن، يعني از اينجا تا بي‌نهايت. مگر حبل الله عبارت از يك سلسله طنابهايي است كه لوله كرده‌اند كنار گذاشته‌اند؟ اگر يك سلسله طنابهايي را كارخانهٴ طناب‌بافي و طناب‌سازي لوله بكند و كنار بگذارد اين را كه حبل نمي‌گويند كه. به اينكه چنگ زدن ندارد كه. معلوم مي‌شود اين طناب به جاي محكمي بسته است كه گفته‌اند: \*«و اعتصموا بحبل الله جميعاً»\*﴿77﴾. اين طرف طناب به دست كيست؟ اگر قرآن حبل الله است، مسلمين هم موظفند به حبل خدا اعتصام كنند، اين طناب به كدام سقف بسته است؟ بالاخره به جايي تكيه دارد ديگر. اينكه لوله نشده يك جايي كه. يك طرفش كجاست؟ يك طرفش بي‌نهايت است. اگر يك طرفش بي‌نهايت است، هر چه انسان دربارهٴ معارف قرآن بحث بكند باز به جايي نمي‌رسد. يك طرفش را آن اويس قرنها گرفته‌اند، يك طرف ديگرش هم نصيب ديگران شده. حالا صراط را ملاحظه مي‌فرماييد.  مراد از آوردن جهنّم در روز قيامت  اين روايات صراط را مرحوم فيض (رضوان الله عليه) در كتاب شريف وافي ابواب بعد الموت ذكر كرده، ابواب تجهيز ميت و ابواب صراط. بعضي از بحثهاي مربوط به احتضار و آنچه كه ميت در حال احتضار مي‌بيند، يا ميت در قبر مشاهده مي‌كند از كتاب الجنايز كافي، مرحوم كليني (رضوان الله عليه) نقل كرده است. اما اين روايت را كه از صراط است، از معاني الاخبار نقل كرده، صفحهٴ 104 چون اين صفحه به شمارش اول تا آخر نيست يعني چندين جلد است هر جلدش صفحه شماري علي حده دارد. اين جلد اول وافي، جلد سوم وافي است، اواخرش به نام ابواب ما بعد الموت صفحهٴ 104 و 105. ذيل اين آيهٴ مباركه‌اي كه فرمود، \*«و جيء يومئذ بجهنم»\*﴿78﴾ آن روز جهنم را مي‌آورند، آخر جهنم كجاست كه مي‌آورند؟ جهنم كي است كه مي‌آورند؟ اگر براي انسان روشن شد كه وضع قيامت چيست،‌ آنگاه بعضي از اين الفاظ را مي‌گويد مضاف مقدر است يا حرف جر مقدر است يا مانند آن. ما كه نمي‌دانيم وضعيت قيامت چيست كه. فرمود جهنم را مي‌آورند. جهنم اگر يك جايي باشد، ميداني باشد، آتش كرده باشند، مردم را مي‌برند به طرف جهنم، جهنم را كه نمي‌آورند. \*«و جيء يومئذ بجهنم»\*﴿79﴾ در سورهٴ فجر. جهنم را مي‌آورند، حالا كي‌ها مي‌آورند و چه طور مي‌آورند، در روايات هست كه هزار نفر دهنه‌اش را مي‌كشند، اين را مي‌آورند. اين كيست، اين چيست، كجاست، جهنم شخص است، شيء است، علي اي حال او را اگر بحثهاي جهنم مطرح شد بايد كه اين روايات طرح بشود. اصل روايات اين است كه از امام باقر ﴿عليه الصلاه و عليه السلام﴾ است كه «قال: قال النبي ﴿صلي الله عليه و آله و سلم﴾ أخبرني الروح الامين ان الله لا اله غيره اذا وقف الخلائق و جمع الاولين و الآخرين اتي بجهنم»﴿80﴾ همان \*«و جيء يومئذ بجهنم»\*﴿81﴾ «تقاد بألف زمام»﴿82﴾ با هزار دهنه جهنم را مي‌آورند. حالا آنگاه صراط روي اين جهنم است، اين بحثش مبسوط است.  معنا و مصداق صراط در بيان حضرت امام صادق﴿عليه السلام﴾  از اين روايت كه مي‌گذريم مي‌رسيم به روايت معاني الاخبار. از امام صادق طبق نقل مرحوم صدوق، از امام صادق (سلام الله عليه) سؤال شده است كه صراط چيست؟ «سئل عن الصادق عليه السلام عن الصراط فقال هو الطريق الي معرفه الله»﴿83﴾. پس يك چيزي به نام سنگ و گل و چوب نيست، خداشناسي صراط است. اين خداشناسي كه در دنيا به عنوان صراط است، در روز قيامت به صورت پل درمي‌آيد. چطور اگر يك كسي در عالم رؤيا علم نصيبش شده است، خواب مي‌بيند در يك استخر زلال دارد شنا مي‌كند. يا اگر حكمت نصيبش شده است، خواب مي‌بيند كه دارد يك شير گوارا مي‌نوشد. چطور علم در عالم رؤيا به صورت آب متمثل مي‌شود. چطور حكمت در عالم رؤيا به صورت شير متمثل مي‌شود. اين خوابها، خوابهاي صادق است، افسانه كه نيست. اگر يك حقيقت عقلي به صورت مثالي درمي‌آيد، به يك صورت ظاهري درمي‌آيد، دين هم كه مجموعهٴ قوانين و اخلاقيات و اعمال هست، از اين دين كه به نام صراط ياد شده است، در قيامت به صورت پل درمي‌آيد. وقتي از حضرت صادق ﴿سلام الله عليه﴾ سؤال كردند كه صراط چيست؟ «فقال هو الطريق الي معرفة الله»﴿84﴾. آنگاه فرمود: «و هما صراطان». اين تثنيه آوردن به لحاظ خبر است و گرنه صراط يكي است. «و هما صراطان؛ صراط في الدنيا و صراط في الآخرة. فأمّا الصراط الذي في الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة»﴿85﴾. امام صراط است. اولياي الهي، معصومين ﴿عليهم السلام﴾ صراطند. چون مجموعهٴ دينند، يك دين ممثلي‌اند. «فاما الصراط الذي في الدنيا فهو الامام المفترض الطّاعه من عرفه في الدنيا و اقتدي بهداه مرّ علي الصراط الذي هو جسر جهنّم في الآخرة و من لم يعرفه في الدنيا زلّت قدمه عن الصراط في الآخرة و تردّي في جهنّم»﴿86﴾. همين ولايت و همين دين در قيامت به صورت صراط ظهور مي‌‌كند. انسان مي‌بيند يك پلي است و بايد از اين بگذرد. حالا تحقيقش را بعداً ملاحظه ‌فرماييد.  (و الحمد لله رب العالمين)  پاورقي‌ها:  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.  (2) سورهٔ طه، آيهٔ 135.  (3) سورهٔ انعام، آيهٔ 161.  (4) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6.  (5) نور الثقلين، ج 1، ص 22.  (6) نور الثقلين، ج 1، ص 21.  (7) سورهٔ يوسف، آيهٔ 108.  (8) بحار، ج 39، ص 1؛ عوالي اللآلي، ج 4، ص 88.  (9) سورهٔ ملك، آيهٔ 22.  (10) سورهٔ ملك، آيهٔ 22.  (11) سورهٔ ملك، آيهٔ 1.  (12) سورهٔ ملك، آيهٔ 1.  (13) سورهٔ ملك، آيهٔ 22.  (14) سورهٔ مائده، آيهٔ 105.  (15) سورهٔ مائده، آيهٔ 105.  ﴿16﴾ الكافي، ج 3، ص 238.  ﴿17﴾ نور الثقلين، ج 5، ص 495.  (18) سورهٔ مائده، آيهٔ 105.  (19) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (20) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6.  (21) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.  (22) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6.  (23) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.  (24) سورهٔ ملك، آيهٔ 1.  (25) سورهٔ ملك، آيهٔ 22.  (26) سورهٔ ملك، آيهٔ 22.  (27) سورهٔ ملك، آيهٔ 22.  (28) سورهٔ طه، آيهٔ 135.  (29) وسائل الشيعة، ج 8، ص 37.  (30) سورهٔ ذاريات، آيهٔ 19.  (31) بحار، ج 64، ص 73.  (32) سورهٔ جن، آيهٔ 15.  (33) سورهٔ صافات، آيهٔ 64.  ﴿34﴾ سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 30؛ وَجَعَلوا لِله أنداداً لِيُضِلّوا عَن سبيله قل تمتَّعُوا فانّ مصيركم إلي النار.  (35) سورهٔ جن، آيهٔ 15.  (36) سورهٔ همزه، آيهٔ 6.  (37) سورهٔ همزه، آيهٔ 7.  (38) سورهٔ نساء، آيهٔ 56.  (39) سورهٔ نساء، آيهٔ 56.  (40) سورهٔ همزه، آيات 6 ـ 7.  (41) سورهٔ بقره، آيهٔ 283.  (42) سورهٔ احزاب، آيهٔ 32.  (43) سورهٔ احزاب، آيهٔ 32.  (44) سورهٔ همزه، آيهٔ 7.  (45) سورهٔ همزه، آيات 6 ـ 7.  (46) سورهٔ يس، آيهٔ 54.  (47) صحيفهٔ سجاديه، دعاي 42.  (48) سورهٔ واقعه، آيات 88 ـ 89.  (49) سورهٔ واقعه، آيهٔ 89.  (50) سورهٔ واقعه، آيهٔ 88.  (51) سورهٔ واقعه، آيهٔ 89.  (52) سورهٔ نساء، آيهٔ 56.  (53) سورهٔ همزه، آيهٔ 7.  (54) سورهٔ احزاب، آيهٔ 32.  (55) سورهٔ مائده، آيهٔ 52.  (56) سورهٔ مائده، آيهٔ 52.  (57) سورهٔ مائده، آيهٔ 52.  (58) سورهٔ مائده، آيهٔ 52.  (59) سورهٔ همزه، آيهٔ 6.  ﴿60﴾ سورهٔ نساء، آيهٔ 4.  (61) نهج البلاغه، خطبه 7.  (62) سورهٔ طه، آيهٔ 135.  (63) سورهٔ انعام، آيهٔ 55.  (64) سورهٔ اعراف، آيهٔ 142.  (65) سورهٔ اعراف، آيهٔ 142.  (66) سورهٔ همزه، آيهٔ 6.  (67) سورهٔ فجر، آيهٔ 25.  (68) سورهٔ فجر، آيهٔ 26.  (69) سورهٔ الرحمن، آيهٔ 46.  (70) سورهٔ الرحمن، آيهٔ 62.  (71) سورهٔ الرحمن، آيهٔ 46.  (72) سورهٔ الرحمن، آيهٔ 62.  (73) سورهٔ تكاثر، آيهٔ 5.  (74) سورهٔ تكاثر، آيات 5 ـ 6.  (75) سورهٔ همزه، آيهٔ 6.  (76) سورهٔ همزه، آيهٔ 7.  (77) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 103.  (78) سورهٔ فجر، آيهٔ 23.  (79) سورهٔ فجر، آيهٔ 23.  (80) اصول كافي، ج 8، ص 312.  (81) سورهٔ فجر، آيهٔ 23.  (82) اصول كافي، ج 8، ص 312.  (83) نور الثقلين، ج 1، ص 21.  (84) نور الثقلين، ج 1، ص 21.  (85) نور الثقلين، ج 1، ص 21.  (86) نور الثقلين، ج 1، ص 21.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |